



مرگ‌های هی به هی در یک سال گذشته و این استرس و نگرانی در احتمال مبتلا شدن یا بدتر از آن از دست دادن عزیزان مان ما را بیش‌تر افسرده کرده است. در چنین شرایطی است که من به‌عنوان یک فیلمساز از خودم می‌پرسم بهتر است (در اینجا از کلمه وظیفه استفاده نمی‌کنم) روی چطور سوژه‌هایی کار کنم؟ وقایع اطراف خودم را نشان بدهم؟ یک وقایع‌نگر واقع‌نگر باشم یا دست به دامان رؤیا شوم و در خیال خود کاری کنم تا ذره‌ای حال این جماعت بهتر شود. ایده‌آل شاید این باشد که واقعیت را از فیلتر ذهن رؤیابین خود عبور دهم و تبدیل کنم به نیرویی امیدبخش. چرا که نه؟ این گونه‌ای از نگرش است که شاید این روزها بیش‌تر به آن نیاز داشته باشیم. حتی اگر چاشنی رؤیای آن بیش‌تر باشد. کمی که پیش‌تر می‌روم می‌بینم نه تنها می‌توان رؤیاپردازی کرد که اصلاً گاهی نیاز داریم خود را در این عالم امیدبخش غرق کنیم. روزی از «فدریکو فلینی» می‌پرسند آرزوی ساختن چه فیلمی

شاید پدر خانواده پول بلیت را با حساب و کتاب خریده باشد اما آمده‌اند که کمی فاصله بگیرند از آنچه آنها را عبوس کرده یا بی‌حوصله، آنچه آنها را سرد کرده یا ناامید. این است که عده‌ای از فیلمسازان ترجیح می‌دهند وارد صحنه شوند و بگویند دنیا بر یک مدار نخواهد چرخید و وعده تغییر و بهبود می‌دهند. می‌گویند باید با هم باشیم و همه به افقی چشم داشته باشیم که بزودی روزهای روشن‌تر را در آن خواهیم دید. همان کاری که پدر در فیلم زندگی زیباست برای پسرش انجام می‌دهد. شرایط موجود را به‌گونه‌ای دیگر برای پسرش بازتعریف می‌کند و پسر به لطف لطافت و عشق و رؤیاپردازی پدر، متوجه واقعیت تلخ پیرامون خود نیست و در نتیجه راحت‌تر می‌تواند به زندگی بپردازد و این درحالی است که در آن شرایط عده‌ای فقط به‌دنبال زنده ماندن هستند. حالا که مصداقی حرف زدیم بد نیست اشاره‌ای کنم به سه نمونه دیگر در تاریخ سینما البته همه از یک کارگردان: فرانک

← اصلاً سینما با رؤیا همنشین است که در مصداقی مشهور شرکت والت دیسنی ملقب شده به کارخانه رؤیاسازی. اما این نه فقط در سطح هالیوود که در ذهن هر فیلمسازی در هر نقطه‌ای از جهان وجود دارد. رؤیاهایی که در جهان متن شکل می‌گیرند و روی پرده سینما و صفحه تلویزیون مجسم می‌شوند. این رؤیاها هستند که دنیای هنر را شکل می‌دهند. از جهانی بی‌مرز می‌آیند به‌نام تخیل که دست‌کم هنرمند آزادانه می‌تواند در این جهان راه برود، فکر کند، خلق کند و حتی نابود کند، بدون سانسور و فشار و دیکتاتوری و سر آخر با خیال مجسمش در کنار مخاطب خود از دیدن مخلوقش لذت ببرد. گاهی در سینما چیزهایی را می‌بینیم که در جهان واقع امکان ظهورش نیست، دست‌کم براساس قوانین فیزیک و ریاضی دست‌نیافتنی هستند، دیدنی نیستند اما قابل تصور چرا. می‌توان به آنها فکر کرد و می‌توان در ذهن و توی فیلم ببینیم که چگونه یک رزمی کار هنگ‌کنگی روی برگ درختان می‌دود

درباره اینکه چطور سینما علی‌حده
از جهان واقع عمل می‌کند

ساختن رؤیا پیش از سقوط

برای پدر احسان گرایی که هنگام نگارش همین مکتوب، رفت.

سال‌ها پیش در جشنواره کلرمون فران فرانسه، فیلم کوتاهی نمایش داده شد از یک فیلمساز آفریقایی که الان فقط خط اصلی و ایده مرکزی آن را بخوبی به‌خاطر دارم: پسرچه‌ای که آرزویش دیدن برف است. باریدن برف در یک کشور آفریقایی که در منطقه گرم و خشک واقع شده تمنایی است که شاید ما بگوییم امیدواهی یا شاید رؤیایی دست‌نیافتنی. اما پسر برای تحقق رؤیای خویش به جست‌وجو و تلاش بر می‌خیزد و فیلم با نمایی چشم‌نواز از بارش برف به پایان می‌رسد. بارش برف روی دست‌های کوچک پسری آفریقایی که به‌خواسته‌اش رسیده.

را داری؟ و او در جوابی کوتاه و عمیق می‌گوید: «دوست دارم زندگی یک پرند را تبدیل به فیلم کنم.» در این روزگار اگر رؤیایی برای شرایط بهتر نداشته باشیم، اگر سرمان فقط توی آمار کشته‌های کرونا باشد، اگر نگاه‌مان به آن طرف دنیا باشد که امروز ما را از چه چیزی می‌خواهند محروم کنند، اگر... زودتر خودمان را از پا در می‌آوریم. مثل کسی که از ارتفاعی می‌افتد و قبل از برخورد با زمین از شدت ترس سکنه می‌کند بدون اینکه رؤیایی داشته باشد، بدون اینکه فکر کند شاید قرار است پیش از برخورد با زمین روی تلی از پنبه فرود بیاید، شاید او آنقدر بخت‌برگشتگی داشته که فرصت پرداختن به رؤیایش را نداشته. فکر سقوط تمام وجودش را محصور کرده. ولی آیا برای ما هم اینگونه است؟ ما هم فرصتی نداریم که به رؤیاهایمان فکر کنیم؟ کمی به خودمان امید بدهیم؟ این روزها کار من این است، دنبال سوژه‌هایی می‌گردم که زندگی را برای من زنده نگه دارد، نه اینکه فقط مرا. انسان‌هایی را جست‌وجو می‌کنم که به زیستن در همین شرایط هم مفهوم تازه‌ای ببخشند. انسان‌هایی که دست از رؤیاپردازی نمی‌کشند و عطر و بذر امیدواری را توی هوا و روی زمین می‌پاشند. ■

دارا بونت و همه اقتباس‌هایی از یک رمان نویس: استیفن کینگ. مهم‌ترین آنها «رهایی از شائوشنگ» است که یکی از شاخص‌ترین نمونه‌های تبیین مفهوم امید در سینماست و درست در مقابل آن فیلم مه قرار گرفته که به مخاطب می‌گوید در ناامیدی بسی امید است و به‌گونه‌ای در داستان می‌بینیم که کار از کار گذشته است، به‌شکلی تراژیک و غمبار. آن سومی هم «دالان سبز» است که گرچه بیش‌تر از ایمان و باور می‌گوید ولی مگر می‌شود رگه‌های امید، تخیل و رؤیا را در آن ندید. حالا اینکه بعضی می‌گویند «دالان سبز» سانتی‌مانتال را کاری ندارم. من می‌خواستم از آنها به‌عنوان یک سه‌گانه نام ببرم که بردم، بگذریم. مصیبتی که در فیلم مه بر سر مردم وارد شده یعنی «هجوم» موجودات فرازمینی، این روزها در قالب یک ویروس ریزه‌میزه در ما نفوذ کرده. کرونا از خارج زمین نیامده، فرازمینی نیست بلکه محصول فعالیت خود ماست. دلیل بلایی که بر سر بشر نازل شده خود بشر است. کرونا عده‌ای از انسان‌های دوست‌داشتنی اطرافمان را از ما گرفته، از هنرمندان و ورزشکارانی که سنی هم نداشته‌اند تا ترک جهان کنند و این

و پرواز می‌کند. اگر در این لحظه «سوپرمن» و «اسپایدرمن» از ذهن‌تان گذشت یعنی می‌توان به این بازی ادامه داد. یکی شما بگویید یکی من، ولی به احتمال زیاد برای ضربه نهایی چند مثال از رؤیاپردازان بالیوودی مارول و دی‌سی و بچه‌های شرق آسیا را سر جای خود می‌نشانم. حالا بیایید کمی متمرکز شویم روی آن‌گونه از رؤیاپردازی که منجر به امید می‌شود. امید به امری محتمل که حداقل شرایط را داشته باشد. مثل همان که می‌گوییم: به امید پیروزی یا به امید دیدار، موجز و زیبا. و البته این روزها شنیدن این جمله نسبت به قبل بیش‌تر شده: به امید بهبودی، با آرزوی سلامتی. ارمغان کرونا. اما نکته‌ای که برای من به‌عنوان یک فیلمساز اهمیت دارد این است که در چنین شرایطی که سیاهی روح ما را افسرده کرده کدام روایت مناسب‌تر است؛ فیلم‌هایی که فقط بازتاب شرایط موجود هستند و از فیلتر ذهن هنرمند عبور کرده‌اند یا فیلم‌هایی که تلاش می‌کنند به ذهن خسته مخاطب استراحت بدهند تا کمی از رخوت فاصله بگیرد. در اوضاع و احوال تلخ اجتماع نمود این گونه دوم را بیش‌تر در فیلم‌های طنز می‌بینیم. خانواده‌ای به سینما آمده‌اند و حتی